

خلاصه کتاب

چهار اثر

نویسنده: فلورانس اسکاول شین

خلاصه شده توسط: رضا زارعی

تهیه شده توسط تیم آموزشی رایینز



هفته بعد او را دید و پرسید: «چه اتفاقی افتاد؟ مثل اینکه مدت زمان زیادی برای آن کار لازم داشتی.» او گفت: «قطار تأخیر داشت. دقیقاً ساعت یک ربع به دوازده به بانک رسیدم. آهسته وارد شدم و گفتم که درخواست وام دارم. آن‌ها نیز بدون هیچ حرفی تقاضای مرا پذیرفتند.» یک ربع آخر به او تخصیص داده شده بود و خداوند دیر نکرد. در این مثال، مرد هرگز نمی‌توانست خود به تنهایی به خواسته‌اش برسد و به کمک نیاز داشت، تا از هدف خود چشم‌پوشد. این تنها کاری بود که یک انسان می‌توانست برای انسان دیگر انجام دهد.

عیسی مسیح به این حقیقت ایمان داشت و گفت: «و هرگاه دو نفر از شما در زمین با هم در به دست آوردن چیزی متحد شوید همانا خداوند شما را در به دست آوردن هدفتان یاری می‌کند.» آدمی چندان به مشکلات خود نزدیک می‌شود که دیگر شک می‌کند و نگران می‌شود. یک دوست یا یاری‌دهنده به طور واضح موفقیت، سلامت، برکت یا ثروت را می‌بیند و دیگر دستخوش ناامیدی و تزلزل نمی‌شود، زیرا تا آن حد به شرایط موجود نزدیک نیست. برآورده کردن یک خواسته برای دیگری آسان‌تر از برآورده کردن آرزوی خود است. بنابراین اگر کسی احساس می‌کند دچار تزلزل و ترس شده است، هرگز نباید در طلب یاری برای رسیدن به خواسته خود تردید کند. روزی شخصی با تجربه گفت: «اگر انسانی را موفق ببینی هرگز شکست نمی‌خورد.» این قدرت دید است و بسیاری از انسان‌های بزرگ موفقیت خود را مدیون همسر، خواهر، برادر یا دوستی بوده‌اند که به آن‌ها اعتماد داشته‌اند و لحظه‌ای از این اعتقاد دست‌نکشیده‌اند.

نفوذ کلام

فردی که از قدرت نفوذ کلام آگاه باشد، هنگام بر زبان راندن کلام بسیار دقت می‌کند. از آنجا که او به این موضوع معتقد است که بازتاب سخنش به خودش بازمی‌گردد، همیشه واکنش کلام خویش را به راحتی می‌بیند. او با بیان هر کلام، قانونی برای خویش وضع می‌کند. اسکاول شین مردی را می‌شناخت که می‌گفت: «هیچ وقت به موقع به اتوبوس نمی‌رسم و به محض اینکه به ایستگاه می‌رسم، اتوبوس از آنجا می‌رود.» دختر او می‌گفت: «من همیشه به موقع به اتوبوس می‌رسم و به محض اینکه به ایستگاه می‌رسم، یک اتوبوس نیز سر می‌رسد.» مدت‌ها این موضوع تکرار می‌شد. هر یک از آن‌ها قانون منحصر به فردی برای خویش وضع کرده بودند؛ یکی از آن‌ها قانون شکست و دیگری قانون موفقیت را برای خود وضع کرده بود. و این همان قدرت فراوانی افکار باطل است که بر امور تأثیر می‌گذارد.

نعل اسب یا مهره مار هیچ قدرتی ندارد، ولی کلام و عقاید انسان در ذهن نیمه‌هشیار آرزو و امید می‌آفریند و همان برای او موفقیت و شانس می‌آورد و موقعیت خوب یعنی اقبال را به سوی فرد هدایت می‌کند. هر چند وقتی مردی از نظر معنوی وارسته و از قوانین والائری آگاه باشد، دیگر این قانون چندان کارآمد و مؤثر نیست. انسان هیچ‌گاه نمی‌تواند زمان را به عقب برگرداند، فقط می‌تواند خود را از شر افکار و تصورات حک‌شده در ذهن

خود خلاص کند. مثلاً دو نفر از شاگردان سابق اسکاول شین به مدت چندین ماه در امر تجارت بسیار موفق بودند. ناگهان ورق برگشت و همه چیز تغییر کرد. اسکاول شین سعی کرد این وضعیت را تجزیه و تحلیل کند. پس از مدتی تأمل، پی برد که آن دو به جای اینکه به رحمت پروردگار برای رسیدن به موفقیت و خوشبختی امیدوار باشند، دو میمون خوش‌یمن خریده‌اند و تمام نیک‌بختی خود را به آن دو نسبت می‌دهند و به یمن وجود آن‌ها امید دارند. اسکاول شین به آن دو نفر گفت: «فهمیدم، شما به جای توکل به خدا به میمون‌های خوش‌یمن توکل کرده‌اید. از اعتقاد به میمون خوش‌یمن اجتناب ورزید و قانون بخشایش را بخوانید. زیرا انسان قدرت و توانایی این را دارد که از پروردگار طلب بخشایش و خطاهایش را جبران کند.»

آن دو مرد تصمیم گرفتند میمون‌ها را در جایی رها کنند و دیگر از اعتماد به آن‌ها دست بردارند. پس از آن دوباره کارشان رونق گرفت. البته این بدان معنا نیست که هر چیز یا شیء تزئینی خوش‌یمنی را دور اندازیم، ولی باید در ورای آن به یگانه قدرت بی‌همتای پروردگار اعتماد کنیم و همواره به آن معتقد باشیم که به جز قدرت خداوند، هیچ قدرتی وجود ندارد و اعتقاد به آن اشیاء غیر از اینکه به افراد احساس امید و انتظار ببخشد، کار دیگری نمی‌تواند بکند. اسکاول شین داستانی از خود و یکی از دوستانش تعریف می‌کند: روزی با یکی از دوستانش که خیلی احساس ناامیدی و یأس می‌کرد، از خیابانی می‌گذشتند. ناگهان وی روی زمین نعل اسبی دید. بلافاصله آن را برداشت و از این موضوع بسیار شاد و امیدوار شد. او معتقد بود این نعل اسب برای او فرستاده شده تا امیدش را باز یابد. مطمئناً چیزی که در آن لحظه می‌توانست در ذهن هشیارش ثبت شود، نعل اسب بود. امیدواری‌ها به یک باور و ایمان تبدیل شد و در نهایت به یک نتیجه شگفت‌انگیز رسید. اسکاول شین می‌گوید که آن مردان فقط به میمون‌ها متکی بودند، در حالی که این یکی به قدرت نعل اسب معتقد بود.

اسکاول شین در مورد خودش نیز می‌گوید که خیلی طول کشید تا آنچه را که موجب ناامیدی‌اش می‌شد، از ذهنش دور کند. اگر این اتفاق می‌افتاد، به دنبالش یأس و ناامیدی نیز می‌آمد. بالاخره فهمید تنها راهی که می‌تواند ذهن نیمه‌هشیار خود را تغییر دهد این است که هرگز دو قدرت در کنار هم وجود ندارند، بلکه فقط یک قدرت وجود دارد و آن هم قدرت خداست. بنابراین هیچ ناامیدی وجود ندارد و رسیدن به این شناخت به معنای یک خوشبختی نامنتظره است. پس متوجه تغییری در خود شد و شادی‌های غیرمنتظره به سویش آمدند. دوستی داشت که می‌گفت هیچ چیز نمی‌تواند او را مجبور کند که از زیر یک نردبان بگذرد. اسکاول شین گفت: «اگر از این کار می‌ترسی، پس به وجود دو قدرت معتقدی؟ خیر و شر، حال آن که باید به یک قدرت اعتقاد داشته باشی، چون خدا یکی است و هیچ قدرت دیگری نمی‌تواند خلاف او عمل کند مگر اینکه انسان خود تصویری از شر ایجاد کند.» برای اینکه نشان دهد به یکی بودن قدرت و آن هم قدرت خدا معتقد است و دیگر شری وجود ندارد، اسکاول شین از او خواست که از زیر اولین نردبانی که به آن می‌رسد، بگذرد. پس از مدت کوتاهی به بانک رفت تا از جعبه امانت خود اشیاء قیمتی بردارد. سر راهش نردبانی قرار داشت که باید از زیر آن عبور می‌کرد و

به بانک می‌رفت. پس از چند لحظه احساس کرد که جرئت رد شدن از زیر نردبان را ندارد و برگشت. به محض رسیدن به انتهای خیابان، کلام اسکاول شین را به خاطر آورد و تصمیم گرفت بازگردد و از زیر نردبان بگذرد. رد شدن از زیر نردبان برای او کاری بسیار خطیر بود. سال‌های سال نردبان‌ها او را در اسارت خود گرفته بودند. پس از اینکه به بانک رسید، به سوی نردبان گام برداشت، ولی دیگر نردبان آنجا نبود. همواره چنین است؛ اگر انسان بر آن شود که به همان کاری دست بزند که از آن می‌ترسد، دیگر ناچار به انجام آن نخواهد بود. این «قانون عدم مقاومت» است. بسیاری از مردم هنوز به اهمیت آن پی نبرده‌اند.

شخص بزرگی گفته است: «در شهادت سحر و نبوغ نهفته است. دلیرانه با شرایط روبرو شوید تا ببینید اصلاً مشکلی در کار نبوده است، زیرا همه سنگینی خود را از دست داده و بی‌وزن شده است.» همان‌طور که دیدیم، به محض از بین رفتن ترس، نردبان از سر راه آن زن برداشته شد. پس نیروهای غیبی همواره در حال کمک و یاری انسان‌ها هستند و این خود اوست که سرخ را می‌کشد، هر چند که خود آن را نمی‌داند. به دلیل وجود قدرت کلام، هر چه بر زبان بیاورید همان را به خود جذب می‌کنید. کسانی که همواره از بیماری یا مصیبت سخن می‌گویند، در نهایت آن را به خود جذب خواهند کرد. با وجود اینکه مردم نیروی خارق‌العاده کلام را درک می‌کنند، ولی باز هم نمی‌توانند مراقب گفتار خود باشند.

اسکاول شین مثالی از دوستی می‌آورد که در تماس تلفنی به او می‌گوید: «بیا برویم مثل قدیم‌ها گپ بزنیم و درد دلی کنیم.» منظور او از این گپ زدن، به کار بردن واژه‌های غیر سازنده مثل درد دل، بی پولی، وضعیت کاری خراب، شکست، بیماری و گله‌گذاری از روزگار بود. اسکاول شین معمولاً به او می‌گوید: «نه متشکرم، من به اندازه کافی از این گپ‌ها زده‌ام، برایم خیلی گران تمام می‌شوند، ولی حاضرم در مورد خواسته‌هایمان و آنچه علاقه داریم صحبت کنیم، نه درباره موضوعاتی که برایمان خوشایند نیست.» یک مثل قدیمی می‌گوید: «فقط به سه دلیل جرئت کلام داشته باشید: به خاطر طلب سلامت، برکت و سعادت.»

هر چه انسان در مورد دیگران بگوید، در مورد او خواهند گفت و هر چه را برای دیگری بخواهد، همان را برای خود خواسته است. نفرین همیشه به گوینده برمی‌گردد. و اگر کسی برای دیگری بدبختی بخواهد، بی تردید همان را برای خود خواسته است. و اگر خواستار موفقیت دیگران بوده است و در طلب آن به آن‌ها کمک کند، راه موفقیت را برای خود گشوده است. جسم و بدن انسان با قدرت کلام تغییر و نیرو می‌یابد و بیماری را از ذهن هشیار دور می‌کند. کسانی که به متافیزیک یا نیروی ماوراءالطبیعه معتقدند، بر این باورند که بیماری ریشه در ذهن انسان دارد و برای سلامت جسم، نخست باید «روح» را شفا داد. روح همان ذهن نیمه‌هشیار آدمی است که باید از تفکر نادرست به دور باشد. در آیه بیست و سوم زبور آمده است: «او روح مرا باز می‌گرداند.»

یعنی ذهن نیمه‌هشیار یا روح باید با آرمان‌های درست برگردانده شود و «وصل عارفانه» یعنی اتصال روح و معنویت یا اتصال ذهن نیمه‌هشیار با هشیاری برتر. آن‌ها باید با هم متصل شوند تا یکی شوند. اگر ذهن نیمه‌هشیار مالمال از آرمان‌های درست باشد، انسان به خدا می‌رسد. منظور این است که انسان در این مقام، با آرمان‌های متعالی یکی شده است، و این است که انسان از خدا آفریده شده و بر همه جهان تسلط یافته است. و اگر بگوییم بیماری و مصیبت ناشی از سرپیچی از قانون محبت است، درست گفته‌ایم. اسکاؤل شین سفارش می‌کند که به یکدیگر محبت کنید. در بازی زندگی، محبت و طلب نیکی علیه هر بدی و نیرنگ پیروز می‌شود.

اسکاؤل شین زنی را می‌شناسد که مدت زمانی طولانی به بیماری پوستی وخیمی دچار شده بود. پزشکان دیگر از درمان وی دست شسته بودند. وی هنرپیشه بود و می‌ترسید مبادا ناچار باشد کار خود را ترک کند و راه دیگری نیز برای حمایت از خود نداشت. او در یکی از نمایشنامه‌ها نقش خود را بسیار عالی بازی کرد و در پایان نمایشنامه همه تماشاچیان او را تشویق کردند. در آن شب او بسیار شاد و سرحال بود، ولی روز بعد برگه اخراج او را به دستش دادند. مردی از بازیگران به خاطر آن شب به او حسادت ورزیده و زمینه اخراج او را فراهم کرده بود. احساس ناراحتی و شکست در سراسر وجودش رخنه کرد.

زن با صدای بلند گفت: «خدایا، نگذار از آن مرد کینه‌ای بر دلم بماند.» آن شب در سکوت دست به دعا برداشت و تا صبح به راز و نیاز ادامه داد. سپس گفت: «پس از لحظه‌ای احساس آرامش کردم، انگار با همه دنیا در صلح و آرامش بودم. دو شب دیگر پشت سر هم این کار را انجام دادم و روز سوم دریافتم که ناراحتی وجودم کاملاً برطرف شده است.» این زن با طلب محبت و خیرخواهی، قانون محبت را اجرا کرد و ناراحتی را که به سبب نفرت در ذهن نیمه‌هشیارش وجود داشت، از بین برد. انتقاد پیوسته نوعی مشکل روانی است که کم‌کم منجر به بیماری رماتیسم می‌شود، زیرا احساس بدبینی و ناسازگاری و عدم توافق، خون را مسموم می‌کند و در مفاصل رسوب می‌نماید.

حسادت، ترس، نفرت و کینه موجب رشد کاذب می‌شود. به طور کلی هر مرضی از ذهن ناآرام نشأت می‌گیرد. اسکاؤل شین روزی در کلاسش گفت: «بهتر است از کسی نپرسیم مشکل چیست، بلکه باید از او بپرسیم چه کسی برای تو مشکل ایجاد کرده است.» عدم گذشت و نبخشیدن کسی موجب مرض می‌شود. منشأ تصلب شرابین یا کار نکردن کبد و کم شدن قوه بینایی و بسیاری از امراض دیگر نیز همین گونه است. روزی اسکاؤل شین به دیدن خانمی رفت که از خوردن صدف مسموم شده بود. اسکاؤل شین به او گفت: «صدف به تو صدمه نرسانده است، توضیح بده که چه اتفاقی افتاده است؟» زن گفت: «نوزده نفر بودند. او با نوزده نفر به جر و بحث پرداخته بود و آن قدر اوضاعش به هم ریخت که صدف ناسالم را به خود جذب کرده بود.»

هر ناهماهنگی و عدم تعادل بیرونی، نمایانگر برهم‌ریختگی باطنی یا درونی است. تنها دشمنان انسان در درون خود او هستند. شخصیت هر فرد آخرین دشمنی است که باید بر آن غلبه کنیم، زیرا وجود سیاره او در عشق نهفته است. پیام مسیح این بود: «بر زمین صلح و آرامش و بر انسان‌ها خوبی باد». بنابراین انسان دانا می‌کوشد تا با یاری دیگری، خود را به کمال برساند. کار او فقط در ارتباط با خویش است؛ خیرخواهی و طلب نیکی و برکت برای دیگران. و شگفت‌آور اینکه اگر کسی این گونه باشد، دیگر قدرت آزار رساندن به دیگری را ندارد.

به عنوان مثال، مردی که فروشنده ماشین‌آلات بود، نزد اسکاول شین آمد و از او خواست تا برایش دعا کند. او رقیبی داشت که مدعی شده بود جنس بهتری می‌فروشد و این امر فرد یاد شده را ترسانده بود که مبادا در کار خود شکست بخورد. اسکاول شین به او گفت: «قبل از انجام هر کاری باید ترس و واهمه را کنار بگذاری و مطمئن باشی که آرمان الهی فراتر از این شرایط نمایان می‌شود. یعنی، آن دستگاه توسط آن شخص خاص و به آن فرد خاص فروخته خواهد شد.» و نیز افزود: «حتی یک فکر منفی یا کوچک‌ترین نفرتی نسبت به او در ذهن خود نداشته باش. تمام روز برایش طلب مغفرت کن و بپذیر که اگر خواست خدا نباشد، هرگز تو وسیله‌ای را نمی‌فروشی.» پس او بدون واهمه به عبادتگاه رفت و برای او دعا کرد. پس از مدتی گفت: «خیلی عجیب بود. یکی از دستگاه‌های آن رقیب از کار افتاده و خودش به راحتی دستگاهش را فروخت.» ولی اسکاول شین می‌گوید: «به دشمنان خود محبت کنید و برای نفرین‌کنندگان خود نیز طلب مغفرت نمایید و به آنان که به شما بدی می‌کنند احسان کنید و برای هرکس که به شما دشنام می‌دهد دعای خیر کنید.»

خیرخواهی و طلب نیکی، هاله‌ای بزرگی از حمایت را به وجود می‌آورد. هیچ سلاحی در مقابل او اثر نخواهد داشت. به عبارتی، محبت و دعای خیر، دشمنان درون را از بین می‌برد و در نتیجه دشمن بیرونی نیز وجود نخواهد داشت. برای کسی که خیر و نیکی برای دیگران می‌خواهد، آرامش و سلامتی روی زمین همواره با اوست.

قانون عدم مقاومت

روی زمین چیزی وجود ندارد که بتواند در مقابل شخصی که هیچ‌گاه مقاومت نمی‌کند، بایستد. چینی‌ها معتقدند که آب نیرومندترین عنصر است، زیرا مقاومت نمی‌کند. آب می‌تواند صخره‌ها را بشکافد و هر چیزی را که سر راهش قرار دارد، ببرد. عیسی مسیح گفت: «در برابر شر مقاومت نکنید.» زیرا او معتقد بود که در واقع شری وجود ندارد. شر از افکار منفی و پوچ انسان به وجود می‌آید و از دوگانگی اعتقاد انسان به خیر و شر، به جای اعتقاد به وحدانیت یعنی قدرت خدا، نشأت می‌گیرد. این حکایت را شنیده‌ایم که آدم و حوا از درختی خوردند که نامش درخت «وهم» بود؛ یعنی به جای یک قدرت، خدا، دو قدرت، دو قدرت خیر و شر، را دیدند و دچار توهم شدند.

بنابراین، شر قانون غلطی است که انسان آن را از طریق «سایکوما» یا روح خفته برای خود به وجود آورده است. روح خفته یعنی روح انسان با اعتقادات کهن خود (اعتقاد به بیماری، مصیبت و...) هیپنوتیزم شده و به خواب

رفته است. و این خواب روح یعنی تفکر نفسانی که در نتیجه ترس او در امورش بازتاب پیدا می‌کند. انسان بیمار، بیماری و انسان فقیر، تنگدستی و فقر، و انسان دولتمند، ثروت را در ذهن خود تصور کرده‌اند. اغلب مردم فکر می‌کنند که چرا نوزادان با اینکه حتی معنی بیماری را نمی‌دانند، بیمار می‌شوند؟ اسکاویل شین پاسخ می‌دهد: «آن‌ها نسبت به تفکر دیگران حساس و آسیب‌پذیرند؛ و در واقع تفکر والدین خود را نمایش می‌دهند.» روزی اسکاویل شین شنید که یک استاد ماوراءالطبیعه گفت: «اگر شما خود اداره ذهن‌تان را در دست نگیرید، کسی دیگر هدایت آن را بر عهده می‌گیرد.»

اغلب مادران از ترس اینکه کودکانشان بیمار شوند، مرتباً اوضاع کودک را زیر نظر می‌گیرند تا به بروز بیماری پی ببرند و با همین کار ناخودآگاه، بیماری‌ها و بلاها را به سوی فرزندانشان سوق می‌دهند. روزی شخصی از یک مادر پرسید: «آیا فرزندتان سرخک گرفته است؟» او پاسخ داد: «هنوز خیر.» «این جواب به این معنی است که وی در انتظار بیماری کودک و از این رو در حال آماده کردن برای ابتلای کودکش به سرخک است. انسانی که روی افکار درست تمرکز و فقط دعای خیر را بدرقه راه منفی دیگران قرار دهد، او در حقیقت فقط می‌تواند افکار نیک را جذب کند، زیرا از خود او نیز فقط افکار نیک نشأت می‌گیرد. مقاومت جهنم است، زیرا وضعیتی است که انسان در آن عذاب می‌کشد.»

روزی یک استاد ماوراءالطبیعه دستورالعمل زیبایی را برای آشنایی و غلبه بر ترفندهای بازی زندگی به اسکاویل شین داد و آن عبارت بود از «انتهای درجه عدم مقاومت.» و کلامش را این گونه ادامه داد که: «روزی نوزادان را غسل تعمید می‌دادم؛ آنان اسامی متعددی داشتند، ولی حالا دیگر آن‌ها را تعمید نمی‌دهم، بلکه رخدادهای را تعمید می‌دهم. اسامی رخدادهای دیگر متنوع نیستند، بلکه به همه آن‌ها فقط یک نام می‌دهم. اگر با شکستی برخورد کنم، آن را به نام پدر، پسر و روح‌القدس به موفقیت تبدیل می‌کنم.» با این دید، قانون بزرگ تبدیل را می‌بینیم که بر پایه‌های اصل مقاومت استوار است. یعنی با قدرت کلام می‌توان هر شکستی را به موفقیت تبدیل کرد.

مثلاً خانمی که به مقداری پول نیاز داشت و از قانون معنوی فزونی نعمت مطلع بود، با کسی برخورد داشت که احساس فقر بسیاری می‌کرد و مرتباً از فقر و تنگدستی صحبت می‌کرد. این خانم او را دوست نداشت و او را در نزد خود سرزنش می‌کرد، زیرا وی را سبب شکست خود می‌دانست. زن می‌دانست که برای طلب نعمت و برکت باید یقین داشته باشد که آنچه را طلبیده، به دست آورده است و باید خود را توانگر تصور کند تا توانگری در انسان تجلی کند. روزی متوجه شد که در مقابل این وضعیت مقاومت می‌کند و دو قدرت را به جای یک قدرت می‌بیند. پس برای مرد دعای خیر کرد و برای او برکت طلبید و نام آن را «موفقیت» گذاشت. و تأکید کرد: «جز خدا قدرتی وجود ندارد، پس او برای سعادت و خوشبختی من است و به نظر نمی‌رسد که خلاف آن باشد.» پس از مدتی این زن از طریق او با خانم دیگری آشنا شد که برای انجام کاری به وی چندین هزار دلار داد و مدتی بعد

به ما گفته‌اند: «از جایی که هرگز تصورش را نمی‌کنی، نعمت و رحمت به تو می‌رسد.» و نیز گفته‌اند: «ای برکت و روزی‌یافتگان، بیایید و از خدا ملکوتی را که از ابتدای خلقت برایتان اعاده شده است، به میراث گیرید.» این حال برای کسی است که بر تفکر دنیوی غالب آمده است. در تفکر دنیوی، رنج‌ها و محنت‌های فراوانی وجود دارد. ولی عیسی مسیح فرمود: «حال که من بر جهان چیره شده‌ام، سربلند و شادمان زندگی کنید.» در تفکر دنیوی، گناه، بیماری و فنا متصور است، ولی عیسی مسیح ثابت کرد که آلام موهوم و غیر واقعی‌اند و فرمود آدمی توان بر بیماری، ناراحتی و مرگ که آخرین دشمن انسان است، غلبه کرد. اکنون از دیدگاه علمی نیز دریافته‌ایم که با عقیده راسخ بر جوانی جاودان و اعتقاد به حیات ابدی می‌توانیم بر ذهن نیمه‌هشیار خود تأثیر بگذاریم و از این طریق می‌توانیم حتی بر مرگ پیروز شویم. ذهن نیمه‌هشیار که قدرت و انرژی فاقد جهت است، بی هیچ تردید دستورات را اجرا می‌کند. طبق جهت اعمال شده بر هشیاری برتر (الوهیت باطن انسان) و با اتکا بر پروردگار، جاودانگی جسم ممکن می‌شود. این به آن معناست که دیگر انسان تسلیم مرگ نمی‌شود، بلکه جسم او به همان «نوری» تبدیل می‌شود که والت ویتمن در اشعار خویش از آن یاد کرده است. زیرا دین مسیح بر «آمزش گناهان» و «قبرهای خالی» تأکید دارد.

سپردن بار درون به هشیاری برتر (الوهیت باطن)

انسان از تأثیر قدرت و عملکرد ذهن نیمه‌هشیار خویش با خبر می‌شود. به دنبال آن است که برای از بین بردن افکار و تصورات منفی و نیز تثبیت افکار مثبت، در ذهن نیمه‌هشیارش راهی سریع و کارآ بیابد، زیرا صرفاً درک خردمندانه از موضوعی، به نتیجه‌ای منتهی نمی‌شود. اسکاول شین در مورد خودش دریافت که ساده‌ترین راه، «سپردن بار به الوهیت باطن» است. روزی یک استاد متافیزیک این موضوع را چنین شرح داد: «در طبیعت تنها چیزی که به اجسام وزن می‌دهد، قانون جاذبه زمین است و اجسام در خارج کره زمین به بی‌وزنی می‌رسند.» و نیز عیسی مسیح این موضوع را چنین گفته است: «یوغ من سهل و بارم سبک است.»

عیسی مسیح بر نوسانات دنیا و تلاطم‌های آن فائق آمده بود و در حیطه چهار بعدی جهان عمل می‌کرد؛ همان حیطه که تنها در آن کمال و حیات و شادمانی وجود دارد. از این رو می‌فرمود: «ای همه سخت‌کوشان و ساعیان، نزد من بیایید تا آرامش بیابید، یوغ من سهل و بارم سبک است.» در مزمور پنجاه و پنج نیز می‌خوانیم: «بر خدا توکل کنید تا روزی شما فراهم شود.» در عبارات و روایات بسیار نقل شده که پیروزی از آن خداست نه از انسان، و انسان موظف است آرام بایستد و نجات خداوند را ببیند. خداوند برای شما مبارزه خواهد کرد و پیروز می‌شود و شما آن را مشاهده می‌کنید. «این نشان می‌دهد که هشیاری برتر (الوهیت باطن) انسان رهاکننده اوست؛ اگر انسان باری را بردوش بکشد، از قانون پیروی نکرده است. در اینجا منظور از بار، هر فکر منفی یا شرایط مخالف و نابسامان است که در این صورت باید ریشه‌اش را در ذهن نیمه‌هشیار یافت.